

## داستانهای ملی ایران

= ۱ =

بقلم

دکتر ذبیح الله صفا

بنسبهای آینده میرسد تاریخ نامیده میشود ولی پیداست که این مواد و عناصر برای تبیین و توضیح تاریخ ملی کافی نیست و باید برای توضیحات بیشتر و دقیق تری در تاریخ گذشتگان، بدست دوم از منابع یعنی مطالبی که از طریق نقل بدست می آید متوسل گردید.

اما وقایع منقوله یعنی مطالبی که از راه نقل برای آیندگان یا قی میماند بر خلاف دسته اول از وقایع هیچگاه بصورت بحث و بسط نخستین پایدار نمیتواند ماند زیرا در اینجا اختیار مطالب در دست عده ای از ناقلین روایات است که آنها را سینه بسینه و دهان بدهان میگردانند و در هر گردشی برای آنکه مطالب خود را جالب تر و شنیدنی تر سازند چیزهایی بر آن میافزایند و مطالبی از آن می کاهند و گاه ترتیب تاریخی اشخاص و وقایع را تغییر میدهند و افرادی را از زمانهای مؤخر بازمنه مقدم میبرند و باین نتیجه مطالب را یکباره واژگون و - معکوب میسازند و بر اثر این اعمال يك مطلب تاریخی را بصورت داستانی جلوه میدهند. منتهی باید دانست که بر این داستانها همواره عقاید و آراء و رسوم و قوانین ملی که مربوط بزمانهای مختلف است سایه می افکند و سرانجام داستانهای تاریخی هیأت دائره المعارفی از مجموعه وقایع و تشکیلات مدنی و اجتماعی و عقاید دینی و رسوم ملی يك قوم را در ادوار گذشته میگیرد.

داستانهای ملی ما هم بتمام معنی تحت تاثیر همین قانون و قاعده کلی است و از اینجا است که بحث در داستانهای ملی ما که نظم آنها بزبان فارسی از اوایل قرن چهارم هجری تا قرن چهاردهم بطول انجامیده است نه تنها در يك مقاله ممکن نیست بلکه در يك کتاب مفصل هم دشوار است و بهین سبب میکوشم که سخنان و مطالب خود را بانهايت اختصار بیان کنم و فقط بد کز رؤس مسائل بپردازم .

داستانها و حماسه های ملی اقوام و ملل مختلف علاوه بر آنکه سایه ها و اشباحی از تاریخ قدیم آنان را که جزئیات مطالب آنها از صفحه خواطر و اذهان سترده شده است، بیاد میآورد، نشانه های بارزی از تمدن و عقاید و رسوم و آداب آنان نیز میتواند باشد. در میان اقوام متقدمین امروزین بعضی از ملل بداشتن - اینگونه آثار معروف و مشهورند و از آن جمله است ملت ایران که داستانهای دلکش ملی او از قدیمترین ازمه و ایام تهیه شده و بتدریج تکامل یافته و - قسمتی از آن بدست یکی از بزرگترین شعرای عالم یعنی استاد ابوالقاسم فردوسی صورت نظم یافته است.

مراد من در این مقاله بحث و تحقیق مفصل و دقیق در این داستانها یا کیفیت و چگونگی مطالب آنها نیست زیرا این مبحث محتاج بکتابی بزرگ و مفصل است و مطلبی نیست که بتوان در مقاله ای کوچک همه آنها مذکور داشت. تنها يك نکته کوچک است که خودداری از ذکر آن شاید مسایه قضی گفتار ما باشد و آن تذکار این مطلب است که مراد از داستانهای ملی و قهرمانی یعنی داستانهای که مواد اصلی حماسه ملی از آن گرفته می شود، مطالب بی سر و بن و افسانه های بی اساسی نیست که بتدریج میان ملتی وجود یافته باشد و بعبارت دیگر نمیتوان آنها را از مقوله «رمان» شرد بلکه داستانهای ملی و قهرمانی عبارتست از يك رشته مطالب نیه واقعی که برای تبیین و تذکار عده ای از حوادث تاریخی بسیار کهن بوجود گرایده باشد. برای توضیح این سخن باید دانست که تاریخ هر ملت از دو راه بآیندگان میرسد: یکی از طریق «کتابت» و دیگر از راه «نقل». حوادث و وقایع و حقایق که از راه کتابت یا باقی گذاشتن آثاری از قبیل ابیه و عبارات و مجسمه ها و ظروف و نظایر آنها از نسلهای گذشته

نیتوانیم اکتفا کنیم بلکه منابع دیگری هم برای داستانهای ملی ما وجود دارد و از جمله آن منابع یکی بازمانده‌های خاطرات ایرانیانست از سلسله عظیم هخامنشی و دیگر خاطراتی است که راجع به شاهنشاهان و امرای پارتی یعنی ملوک الطوائف اشکانی در ذهن آنان باقی مانده بود.

هنگامی که اسکندر مقدونی بر ایران غلبه یافت بقصد ترویج تمدن مقدونی و یونانی در نابود ساختن تمدن مشهور ایران در عهد هخامنشی کوشش بسیار کرد. کتابخانه بزرگ پرسپولیس بفرمان این جوان پهلوس و مغرور همراه بسیاری از آثار نفیس دیگر از میان رفت و بعبه نیست که با سایر آثار تمدن ایرانی نیز همین عمل وحشیانه و ناجوانمردانه صورت گرفته باشد. جساتیشان اسکندر در ایران یعنی سلوکیان (سلوکیها) نیز همین روش اسکندر را در خوار داشتن تمدن ایرانی و ترویج مدنیت یونانی تعقیب کردند و در نتیجه از تسلط اسکندر تا قیام مردانه اشکانیان بر ضد شاهان سلوکی بتدریج برده‌ای از فراموشی میان دوره قبل از یونانیان و بعد از ایشان حائل گردید و جز خاطراتی مهم از آن دوره مجدد و جلال برای نیاکان ما باقی نماند. از جمله این خاطرات میهم، نام و اعمال برخی از سلاطین هخامنشی است که بعداً راجع بآنان سخن خواهیم گفت.

نظیر همین عمل را متأسفانه ساسانیان با تاریخ سلاطین و امرای اشکانی کرده اند و علی الظاهر روحانیان عهد ساسانی نیز در این تقصیر و گناه بزرگ با آنان شریک بوده اند، بجزوی که در متون پهلوی دوره ساسانیان و متون اسلامی که مستند بر آنهاست جز اشارات مبهم و فهرست وار راجع بدوره اشکانی نمی یابیم و همین امر سبب شده است که استاد بزرگ، ابوالقاسم قدوسی هم جز فهرست ناقصی از اسامی اشکانیان مطلبی راجع باین دوره بر افتخار تاریخ ایران ذکر نکند.

آخرین منبع داستانهای ملی ما عبارتست از تاریخ دوره ساسانی و برخی از رمانهای تاریخی که راجع به شاهنشاهان ساسانی تألیف شده بود مانند رمان تاریخی «کارنامه اردشیر بابکان» و داستان بهرام گور و برخی از داستانهای دیگر که همه را بعداً مذکور خواهیم داشت.

از مجموع این منابع تاریخ داستانی ایران بوجود آمد بدین ترتیب که: چون ایرانیان در ادوار بعد از حمله اسکندر تاریخ دوره ماد و هخامنشی را بتدریج فراموش کردند اطلاعات ایشان راجع با پیام قدیم منحصر و مقصور با اشارات نیمه تاریخی اوستا گردید

تاریخ ایران از آغاز تمدن «هندوایرانی» تا حمله تازیان از منابع مختلفی ببارسیده است که از آن جمله است منابع یونانی و رومی و ارمنی و سربانی و آشوری و بابلی و کتیبه‌های هخامنشی و منابع پهلوی و تغاری و خوارزمی و سفدی و کتاب اوستا و استفاده های مؤلفین دوره اسلامی از منابع پهلوی و یا ترجمه‌های کتب تاریخی و ادبی پهلوی عبری.

از میان این همه منابع مهمتر از همه منابع یونانی و رومی است که فعلاً اساس مطالعات اروپائیان در باب تاریخ قدیم ما بر آنها قرار دارد و باقی منابع همواره وسیله ایست برای روشن کردن مطالبی که در کتب یونانی و رومی باختصار یا ابهام آمده است، اما این نکته روشن است که منابعی از قبیل آثار یونانیان و رومیان و آشوریان و بابلیان همواره حساوی و قسایع نواحی غربی ایران بوده است زیرا این ملل از هنگامی با ایرانیان ارتباط مستقیم و مهم یافتند که قبایل ماد و پارس بحدود شمال غربی و مرکز و مغرب و جنوب ایران مهاجرت کردند و بتدریج دولتهای بزرگ ایرانی ماد و پارس را تشکیل دادند و شروع بتسخیر ممالک مغرب ایران و آسیای علیا و بالکان و شمال افریقا کردند.

البته میدانیم که در همین مواقع دسته‌های بزرگی از ایرانیان در مشرق و شمال و شمال شرقی ایران میزیسته اند که یونانیان و بابلیان و آشوریان با آنان ارتباطی نداشتند و ذکر از آن اقوام در کتب و تواریخ خود نمی کردند. این دسته دارای امرا و شاهان بزرگی بوده اند که اغلب آنها پیش از تشکیل دولت ماد و پیش از ظهور زردشت (بین قرن یازدهم و دهم قبل از میلاد مسیح) در نواحی شرقی ایران حکومت میکردند و بر قبایلی فرمانروائی داشتند که مشغول مقاومت در برابر اقوام جدید آریائی و سکائی مهاجم باراضی ایرانی بوده اند. و از جمله آخرین امرای معروف این نواحی مقارن ظهور زردشت مصلح و مجدد دین آریائی ایرانی، کوی و پشتاسپ یعنی شاه گشتاسپ بود. یونانیان و بابلیان و آشوریان علی الظاهر از وجود این امرا و جنگها و فداکاریهای آنان اطلاعی نداشتند و یا در صورت اطلاع ذکر از آنان در آثار خویش نکردند. اما برخی از منابع مهم قدیم مانند «وداها» و «اوستا» ما را از وجود این امرا و بزرگان «هند وایرانی» و «ایرانی» آگاه کرده و مسلم داشته اند که اسامی خاصی مانند جمشید و فریدون و کاوس و طوس و خاندان و بیه و نظایر آنها که در داستانهای ملی ما باقی مانده است خالی از اساس و حقیقت نیست.

در تحقیق راجع بمنابع داستانهای ملی بهین حد

پس از تسلط یونانیان وقتی تاریخ مغرب و شمال غربی و جنوب ایران فراموش شد و بالا اقل چون اسامی پادشاهان سلسله های غربی و جنوبی ایران ترتیب ذهنی خویش را از دست داد، روایات نیمه تاریخی اوستا و متون اوستایی جانشین آن گردیدند بحوی که ایرانیان فقط تاریخ نواحی شرقی و شمال شرقی خود را که بر مراتب کم اهمیت تر از تاریخ قسمت غربی و جنوبی بود حفظ کردند و بتدوین و ترتیب آن پرداختند منتهی چون اصل این روایات در اوستا بسیار مبهم و مختصر و اغلب مقصور بر اشارات کوتاه بود، بعداً نیز هیچگونه اساس تاریخی صریحی برای آن وجود نیافت.

از طرفی دیگر چنانکه قبلاً گفته ایم ایرانیان بعد از عهد یونانی خاطرانی از اقتدار و عظمت خویش در دوره های پیش از حمله اسکندر نیز داشته و نام بعضی از شاهان هخامنشی را هنوز میشناخته اند. نام چند تن از این شاهان بطریق نامرتب با فتوحات و کارهای بزرگی که آنان در اروپا و یونان (روم) کرده بودند در آخر تاریخ داستانی کیان افزوده شد و بدین ترتیب بهمن (ملقب ب اردشیر در ازانگل پادرازدست) و دارا و دارای دارایان (دودارپوش از سلسله هخامنشی) و همای چهر آزاد (که بی شباهت به دختر اردشیر اول نیست که بنا بر روایات یونانیان پدرش اورا بعقد نکاح در آورد) نیز بر سلسله کیان اضافه شدند در صورتیکه اصلاً نامی از آنان در اوستا ملاحظه نمیشود. بدین طریق تاریخ داستانی ایران از آغاز خلقت تا حمله اسکندر مقدونی ترتیب یافت و اساس اطلاعات ایرانیان دوره ساسانی و اسلامی را جمع بتاریخ قدیم ایرانی گردید.

نا تمام

که چون کتاب دینی آنان بود با وجود تعدد و سختگیری یونانیان از میان نرفت و همچنان در ایران باقی ماند.

اگر در اوستا مطالعه کنیم دودسته از رجال می یابیم: یکمده که همواره با عنوان سلطنت و یا عناوینی نظیر آن ذکر میشوند و دسته ای که تنها جنبه پهلوانی و قهرمانی دارند. شاهان اوستا خود بدو دسته تقسیم میگرددند: نخست گروهی که با عنوان بردات (۱) Paradhâta ذکر میشوند و همانانند که اکنون پیشدادیان گوئیم. دسته دوم لقب کوی (Kavi) یعنی کی (شاه) دارند و کیان خوانده میشوند و از پیشدادان یا پیشدادیان کیومرث در اوستا و روایات پهلوی نخستین فرد بشر است نه نخستین شاه (کیه مرتن - کیوک مرث) و مابقی برخی از پهلوانان هند و ایرانی اند (مانند یم خشث یعنی جمشید و نراتون یعنی فریدون) و برخی دیگر از افرادی هستند که تنها در روایات قدیم ایرانی نام و نشانی از آنان می یابیم. اما کویان یا کیان که نخستین فرد آنان کوی کوات (کی قباد) و آخرین ایشان در اوستا کوی ویشناسپ (کی کشتاسب) میباشد چنانکه از قرائن مختلف برمی آید عبارت بوده اند از عده ای امرای نزدیک بدوره زردشت که در نواحی مختلف شمال شرقی و شرق ایران حکومت میکردند و معلوم نیست که از یک خاندان بوده اند یا شاهانی از قبائل و خاندانهای مختلف ولی بهر حال قدرت و اهمیتی در میان قبائل آریائی مشرق و شمال شرقی داشته و بعضی از آنان مانند کوی اوسدن (کی اوس - کاوس) تادریه سندرا نیز در اختیار خویش در آورده بودند.

### رتال جمع علوم انسانی

دختریکه در جرگه تحصیلات مردانه وارد میشود از احساسات فوق العاده و عوالم سریع التأثیر او (که در زندگی برای وی خالی از ضرر نیست) کاسته میشود و نیز با تجربه و آشنائی ب روحیه مردان میتواند بی بیرد به اینکه آن مردی را که در فکر خود میپروراند وجود خارجی ندارد و مردان نیز - بنویه خود اگر چه در وهله اول این حساسیت فوق العاده زرا مورد استهزاء قرار میدهند ولی دیری نخواهد گذشت که باین نوع طبیعت عادت نموده و از خشونت آنها کاسته خواهد شد.

از نوشته های (جینالمبروزو)